

مطالعه آسیب‌شناسانه سیاست‌های دولت‌سازندگی

مهدی جمشیدی^۱

چکیده

در مقاله پیش رو، نگارنده تلاش می‌کند تا راه‌بردها و عملکردهای دولت‌سازندگی (۷۶-۱۳۶۸) را در سه عرصه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در قالب عناوین و محورهای مشخصی، دسته‌بندی و تفکیک کند و آنگاه درباره هر یک، توضیحات مختصری را ارائه کند. آسیب‌های قلمرو سیاسی مشتمل است بر «نخبه‌گرایی محض و گسستگی از توده‌های مردم»، «سیاست‌زدایی از فضای عمومی جامعه»، «شکل‌گیری و قدرت‌یابی تکنوکرات‌های مرفه و سکولار»، «انتقادگریزی و خودستایی مبالغه‌آمیز» و «ایدئولوژی‌زدایی از سیاست خارجی». آسیب‌های قلمرو فرهنگی عبارت‌اند از: «گراییدن به لیبرالیسم فرهنگی» و «ناکارآمدی در مدیریت فرهنگی». آسیب‌های قلمرو اقتصادی نیز چنین است: «سیاست اقتصادی سکولار»، «تقدم رشد اقتصادی بر عدالت» و «زمینه‌سازی برای شیوع فساد مدیریتی و توجیه آن».

کلیدواژه‌ها: نخبه‌گرایی، تکنوکرات‌ها، ایدئولوژی‌زدایی، لیبرالیسم فرهنگی و عدالت.

۱. عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی



بدون شک، هاشمی رفسنجانی یک «نظریه پرداز» یا «اندیشمند» سیاسی نیست که نظام معرفتی مشخصی را عرضه کرده باشد. او تنها یک شخصیت «اثر گذار» و «تعیین کننده» در مناسبات سیاسی ایران پس از انقلاب است که در عمده ترین تحولات و مسائل سیاسی این مقطع از تاریخ، «نقش های اساسی» بر عهده داشته است. بنابراین، در تحلیل هاشمی رفسنجانی، آنچه بیش از فکر و نظرش برجستگی دارد، چگونگی کنش گری و عاملیت گری سیاسی اوست. محمل اصلی فاعلیت سیاسی هاشمی رفسنجانی، دولت سازندگی (۷۶-۱۳۶۸) بوده که به خوبی می تواند تصویر نسبتاً واضحی از دیدگاه های او را عرضه نماید. در این دوره تاریخی حساس، در هر سه حوزه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، رویه های خاص و متفاوتی نسبت به دوره قبل و حتی گفتمان اصیل انقلاب اسلامی در پیش گرفته شد. گذشته از مباحثات روزمره که در مطبوعات و سایر رسانه های عمومی صورت می گیرد، مطالعات انتقادی در لایه های علمی و فاخر در باره سیاست های این دولت انجام نپذیرفته است. اندک مواردی که از این نوع به شمار می آید، عمدتاً معطوف به حوزه های «سیاست خارجی» و «اقتصاد» هستند. بنابراین، مطالعات انتقادی در زمینه «سیاست های دولت سازندگی»، از یک سو، بسیار «اندک» و از سوی دیگر، «ناقص» و منحصر به برخی از ساحات آن است. این در حالی است که همین سیاست ها موجب گردید گفتمان دولت اصلاحات با گرایش و اقبال اجتماعی روبه رو شود. به عبارت دیگر، هیچ تردیدی نباید داشت که معنای صریح و قطعی رأی مردم به محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶، اعلام اعتراض نسبت به سیاست های دولت هاشمی رفسنجانی بود. در آن دوره، فضای اجتماعی به صورتی شکل گرفته بود که هر گونه همراهی با دولت سازندگی و وضع موجود، ناکامی در انتخابات را به دنبال می داشت. از این رو، افراد از منتسب شدن به هاشمی رفسنجانی، گریزان بودند و بیشتر تلاش می کردند تا خود را در نقطه مقابل آنچه موجود است، تعریف کنند. خاتمی در این باره، بیشترین توفیق را به دست آورد. ایده ها و گفتارها و رفتارهای وی، آشکارا از وضعیت موجود فاصله داشت و حتی در برخی از موارد متضاد با آن بود. از این منظر باید گفت هاشمی رفسنجانی در شکل گیری واقعه دوم خرداد، نقش آفرینی غیر مستقیم کرده است؛ او با رویکردی آمرانه و نخبه گرایانه، از توده های مردم و مطالبات آنها فاصله گرفت و به نسل جوان و دانشجویان و طبقات فرهیخته بی اعتنائی کرد و در حلقه مدیریتی بسته و تکنوکراتیک خویش، اندک جایی را برای مشارکت و هم فکری



مردم در نظر نگرفت. این حالت به انباشته شدن خواسته‌های مردم و انفجار آن در دوم خرداد سال ۱۳۷۶ انجامید.

در دوره حاکمیت دولت سازندگی، منتقدان دولت در چند جریان سیاسی قرار داشتند. روزنامه سلام و هفته‌نامه عصر ما، متعلق به جریان چپ سیاسی (مجمع روحانیون مبارز و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) بودند؛ روزنامه‌های کیهان، رسالت و هفته‌نامه‌های صبح، جبهه و یالثارات از سوی جریان راست سیاسی منتشر می‌شدند؛ و هفته‌نامه ایران فردا نیز در اختیار نیروهای نهضت آزادی و از جمله عزت‌الله سحابی قرار داشت. در تمام این مطبوعات ساحات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی در قالب یادداشت‌ها و گزارش‌ها و مصاحبه‌ها به چالش کشیده می‌شد. پس از استقرار دولت اصلاحات در سال ۱۳۷۶، دو اتفاق مهم روی داد: یکی این که جریان چپ سیاسی روزنامه‌های متعددی را منتشر ساخت که همه آنها، و البته با درجات و ضرایب مختلف، در پی نقد سیاست‌های دولت سازندگی بودند؛ دیگر این که جریان راست در این مقطع، نه تنها از شدت نظرهای منتقدانه خود به هاشمی رفسنجانی کاست، بلکه به هاشمی رفسنجانی - که به ویژه در انتخابات مجلس ششم با دافعه و هجومه اصلاح‌طلبان مواجه شده بود - نزدیک و نزدیک‌تر شد. در واقع، انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۷۶ تا هشت سال پس از آن، تا حد زیادی معادلات و مناسبات جریان‌های سیاسی با یکدیگر را دست‌خوش تحول ساخت و فاصله‌ها و گسست‌ها را افزایش یا کاهش داد. در انتخابات مجلس ششم، هاشمی رفسنجانی در صدر فهرست انتخاباتی جریان راست قرار گرفت و این خود نشانه‌ای آشکار از هم‌گرایی بیشتری بود. در دوره قبل از این و در زمستان سال ۱۳۷۴ در پنجمین انتخابات مجلس شورای اسلامی، مناقشات و اختلافات میان هاشمی رفسنجانی و جریان راست، به تأسیس شدن حزب کارگزاران سازندگی انجامید. در این مرحله، هاشمی رفسنجانی چندین گام بلند از جریان راست فاصله گرفت و زیست سیاسی بینابینی برگزید، اما در این پروژه جدید، حملات و تهاجمات پی در پی اصلاح‌طلبان به وی و سیاست‌هایش در دولت سازندگی، او را به جریان راست نزدیک‌تر ساخت و برخی ائتلاف‌ها و اتحادهای مقطعی را موجب گشت.

واقعیت آن است که هاشمی رفسنجانی در دوره پس از رحلت امام خمینی (ره)، هم‌مقداری دچار تغییر و تحول فکری شده بود و هم فضای فارغ از اقتدار شخصیت امام خمینی در میان بود که به وی مجال بیان نظریات تجدیدنظرطلبانه را می‌داد. بر این اساس، اگر میان خطبه‌های نماز جمعه وی در سال‌های ۶۸-۱۳۶۰، با سال‌های





۱۳۶۸-۷۶ مطالعه و مقایسه‌ای صورت بگیرد، تفاوت‌ها و تناقض‌های چشمگیری مشاهده خواهد شد.

در مقاله پیش رو، نگارنده تلاش می‌کند تا راهبردها و عملکردهای دولت هاشمی رفسنجانی را در سه عرصه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در قالب عناوین و محورهای مشخصی، دسته‌بندی و تفکیک کند و آنگاه درباره هر یک، توضیحات مختصری را ارائه کند. آسیب‌های قلمرو سیاسی مشتمل است بر «نخبه‌گرایی محض و گسستگی از توده‌های مردم»، «سیاست‌زدایی از فضای عمومی جامعه»، «شکل‌گیری و قدرت‌یابی تکنوکرات‌های مرفه و سکولار»، «انتقادگریزی و خودستایی مبالغه‌آمیز» و «ایدئولوژی‌زدایی از سیاست خارجی». آسیب‌های قلمرو فرهنگی عبارت‌اند از: «گرایی‌دین به لیبرالیسم فرهنگی» و «ناکارآمدی در مدیریت فرهنگی». آسیب‌های قلمرو اقتصادی نیز چنین است: «سیاست اقتصادی سکولار»، «تقدم رشد اقتصادی بر عدالت» و «زمینه‌سازی برای شیوع فساد مدیریتی و توجیه آن».

۱. آسیب‌شناسی دولت‌سازندگی در قلمرو سیاسی

۱.۱. نخبه‌گرایی محض و گسستگی از توده‌های مردم

اغلب تحلیل‌گران از به وجود آمدن «شکاف دولت-ملت» در دوره حاکمیت هاشمی رفسنجانی سخن می‌گویند. آنها تأکید می‌کنند که اگرچه انقلاب اسلامی، پیوندهای مستحکمی را میان «توده‌های مردم» و «حاکمیت سیاسی» برقرار کرد و موجب شد احساس «بیگانگی» و «گسست» میان آنها زایل شود، اما با استقرار دولت‌سازندگی، «سیاست‌های آمرانه و تحکم‌آمیز و پدرسالارانه» و «الگوهای رفتاری اشرافی و خودبرتربینانه»، زمینه‌ساز فاصله‌گیری دولت از مردم شد.^۱ هاشمی رفسنجانی و مدیران عالی‌وی، چهره‌هایی نخبه‌گرا بودند که در محافل بسته و محدود، تصمیم‌سازی می‌کردند و چندان قائل به «ارتباط‌گیری صمیمی و مستقیم با توده‌های مردم» نبودند. خاتمی این خلأ و کاستی را به خوبی درک کرد و از آن در راستای جذب مردم - به ویژه جوانان و دانشجویان - به سوی خود، بهره‌های فراوانی برد. در جریان تبلیغات انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۷۶، توده‌های مردم احساس کردند که وی شخصیت «بیرونی» و «مردمی» و «غیر رسمی» است که می‌توان با او سخن گفت و

۱. علاوه بر این، مردم از فسادهای کلان مدیران تکنوکرات دولت‌سازندگی آگاه بودند و می‌دانستند که آنها با تکیه بر ثروت‌های بادآورده، به سبک اشراف و طاغوتیان زندگی می‌کنند. این وضعیت، «بی‌اعتمادی» بسیار عمیقی رانست به دولت‌سازندگی در مردم ایجاد کرد.

هاشمی رفسنجانی در شکل‌گیری واقعه دوم خرداد، نقش‌آفرینی غیر مستقیم کرده است؛ او با رویکردی آمرانه و نخبه‌گرایانه، از توده‌های مردم و مطالبات آنها فاصله گرفت و به نسل جوان و دانشجویان و طبقات فرهیخته بی‌اعتنایی کرد و در حلقه مدیریتی بسته و تکنوکراتیک خویش، اندک جایی را برای مشارکت و هم‌فکری مردم در نظر نگرفت

ارتباط مستقیم داشت. یکی از خصوصیت‌های برنامه توسعه هاشمی رفسنجانی، نخبه‌گرا و بسته بودن ساز و کار تصمیم‌سازی در آن است. در این ساز و کار، تصمیم‌سازی، حالت «جمعی» و «از پایین به بالا» ندارد، بلکه به این صورت است که چند نفر از مدیران عالی در یک «حلقه بسته و محدود»، به جمع‌بندی و نظر نهایی می‌رسند، آن‌گاه این جمع‌بندی به سطوح فروتر، ابلاغ و القامی شود. بنابراین، آسیب‌هایی که در این باره می‌توان به آنها اشاره کرد، دو دسته‌اند: یکی «محفلی و نخبه‌گرایانه بودن نظام تصمیم‌سازی» و دیگری «بسا واسطه و گزارش‌محور بودن نظام ارتباطی».

۱.۴. سیاست‌زدایی از فضای عمومی جامعه

هاشمی رفسنجانی خواهان دستیابی به «توسعه اقتصادی»^۱ بود؛ به گونه‌ای که برای این هدف، قائل به اصلالت و اولویت بود. از این رو، در پی ثبات، امنیت و حفظ موجود سیاسی بود؛ چون می‌دانست که تکانه و تنش سیاسی، مانعی بزرگ در برابر جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی است. از این گذشته، او برنامه یا داعیه‌ای درباره ایجاد تحول سیاسی نداشت و به صورت کلی، از آن غافل بود. تمام ذهن هاشمی رفسنجانی، آکنده از دغدغه‌ها و مشغله‌های اقتصادی بود و همچون توسعه اقتصادی، برای توسعه سیاسی اندیشه و طرحی در دست نداشت. در این مقطع، در بهترین حالت قرار بود کشور به کارخانه تولید محصول و کالا تبدیل شود و هیچ امری در عرض برنامه توسعه اقتصادی ننشیند. بر نتابیدن نقدها و متهم ساختن منتقدان سیاست‌های دولت‌سازندگی، جامعه را دچار انسداد و فروبستگی سیاسی کرده بود. شاید بیش از همه جا، روند سیاست‌زدایی در دانشگاه‌های کشور دنبال شد.

به هر حال، هاشمی رفسنجانی از وجود آزادی‌های سیاسی در جامعه دفاع نمی‌کرد، زیرا بر این باور بود که اعمال محدودیت‌های سیاسی در جامعه موجب می‌گردد که تنش و درگیری و منازعه کاهش یابد و در چنین شرایطی، مدیران بهتر از عهده انجام مأموریت‌هایشان برمی‌آیند. فضای بسته و خفقان‌آلود سیاسی که هاشمی رفسنجانی





واقعیت آن است که هاشمی رفسنجانی در دوره پس از رحلت امام خمینی (ره)، هم مقداری دچار تغییر و تحول فکری شده بود و هم فضای فارغ از اقتدار شخصیت امام خمینی در میان بود که به وی مجال بیان نظریات تجدیدنظرطلبانه را می داد. بر این اساس، اگر میان خطبه‌های نماز جمعه وی در سال‌های ۶۸-۱۳۶۰، با سال‌های ۷۶-۱۳۶۸ مطالعه و مقایسه‌ای صورت بگیرد، تفاوت‌ها و تناقض‌های چشمگیری مشاهده خواهد شد.

از استقرار آن دفاع می‌کرد- بلکه در موجودیت آن نقش داشت- هم فاصله ملت از دولت را افزایش داد و هم نقد دولت و مدیران دولتی را به فعالیتی پرهزینه و مخاطره‌انگیز مبدل ساخت. در همین دوره بود که عده‌ای از هواداران ایشان، شعار «مخالف هاشمی، دشمن پیغمبر است» را سر می‌دادند و هیچ‌گونه نقدی را نسبت به سیاست‌های وی بر نمی‌تابیدند.

سعید حجاربان در معاونت سیاسی مرکز بررسی‌های استراتژیک نهاد ریاست جمهوری، پس از سال‌ها توانست طرح دموکراتیزاسیون ایران را که آن را توسعه سیاسی نامیده بود،

بنویسد و به هاشمی رفسنجانی ارایه کند، اما هاشمی رفسنجانی که توسعه سیاسی را امری فرعی و غیر اصیل می‌انگاشت، بدان توجه نکرد و پروژه توسعه اقتصادی خود را که برنامه‌ای تک‌ضلعی بود ادامه داد.

۱.۳. شکل‌گیری و قدرت‌یابی تکنوکرات‌های مرفه و سکولار

از اشتباهات و اشکالات بسیار بزرگ هاشمی رفسنجانی در دولت‌سازندگی، به کارگیری نیروهای تکنوکرات به عنوان مدیر یا کارشناسان ارشد بود. وی تصور می‌کرد که می‌تواند تخصص‌ها و کارآمدی‌های آنان را به خدمت اهداف خود بگمارد، بی‌آنکه اثری از بی‌تعهدی و ارزش‌گریزی آنها برجا بماند، اما هرگز چنین نشد. از آنجا که برای هاشمی رفسنجانی، تنها توسعه اقتصادی و رشد مادی اهمیت داشت، به برخورداری از مهارت و کاردانی در واگذاری مدیریت‌های دولتی به اشخاص بسنده کرد و به این واسطه، دولت توسعه‌گرایی شکل گرفت که نبض آن در اختیار همین نیروهای تکنوکرات-سکولار بود. این ایده، در راستای گفتمان انقلاب اسلامی قرار نداشت؛ در گفتمان انقلاب اسلامی، مدیریت‌های دولتی می‌باید به کسانی واگذار شود که در درجه نخست، عنصر تعهد و تدین و انقلاب‌گری در آنها برجسته باشد و آنگاه، از تخصص و کارآمدی نیز برخوردار باشند. برخی از وزیران دولت‌سازندگی، نیروهای به اصطلاح متخصص و تحصیل کرده‌ای را که در دهه شصت تصفیه شده بودند را با این توجیه غیر معقول که ما در دولت از توانایی علمی و اجرایی این افراد بهره می‌گیریم و به تدین و نگرش سیاسی

آنها اعتنا نمی‌کنیم، به عرصه مدیریت دولتی بازگردانند.

هاشمی رفسنجانی با این توجیه که در مسیر سازندگی کشور باید از نیروهای متخصص و کاردان بهره‌گفت، به ملاحظات ایدئولوژیک و اعتقادی بهان داد و پای نیروهای تکنوکرات را به درون ساختار مدیریتی باز کرد. از این رو، در این دوران نزاع نظری «تخصص» و «تعهد» رواج یافت، اما آنچه در عمل به وقوع پیوست، جهت‌گیری دولت مبنی بر ترجیح تخصص بر تعهد بود. استدلال دولت این بود که نباید انقلاب را از نعمت توانمندی‌ها و قابلیت‌های نیروهای متخصص محروم ساخت، اما از آن سو، مخالفان بر این باور بودند که تخصص‌های فارغ از قیود ایدئولوژیک، در مرحله نهایی در خدمت انقلاب قرار نخواهند گرفت و مسیر ذاتی خود را خواهند پیمود. البته تجربه تاریخی نشان داد که سپردن انقلاب به دست نیروهای تکنوکرات، فرجام خوشایندی را به دنبال نخواهد داشت و انقلاب را در مقابل پل، سد، جاده، کارخانه، فن‌آوری، افزایش تولید ناخالص ملی و... از آرمان‌ها و ارزش‌هایش - که هویت حقیقی‌اش را تشکیل می‌دهند - دور خواهد ساخت. گذشته از این، هرگز چنین نبوده که در آن دوره، انقلاب از نظر برخورداری از نیروهایی که همزمان واجد دو مؤلفه تخصص و تعهد باشند، در فقر مطلق به سر ببرد. این قبیل نیروها وجود داشتند اما به کار گرفته نشدند. نیروهای تکنوکرات^۱ پیشرفت اجتماعی را بر اساس تکامل مادی و تکنولوژیک معنای می‌کنند و به ارزش‌های الهی اصالت نمی‌دهند؛ گویا انسان، حیوان ابزارسازی است که تعالی وی در تکامل ابزار خلاصه می‌شود و جامعه پیشرفته، جامعه صنعتی و تکنولوژیک است. روشن است که چنین نگاهی با گفتمان معنویت‌گرا و فرهنگ‌مدار انقلاب اسلامی، شکاف بسیار زیادی دارد، بلکه در نقطه مقابل آن است. البته این قبیل انتصابات با واکنش منفی و چندباره مقام معظم رهبری روبه‌رو شد، اما در عمل، دولت سازندگی جهت‌گیری خود را تغییر نداد.

۱.۴. انتقادگریزی و خودستایی مبالغه‌آمیز

منتقدان هاشمی رفسنجانی از دهه‌های پیش تاکنون تصریح کرده‌اند که وی در مقابل هیچ یک از انتقادات نسبت به سیاست‌های دولت سازندگی، انعطاف نوریده و به خطاهای خویش اعتراف نکرده، بلکه همواره روندهای اشتباه در این دولت را توجیه نموده است. عباس عبدی در یادداشتی با عنوان «از هاشمی، چه می‌توان خواست؟» که در سال ۱۳۷۷ منتشر شد، می‌نویسد اصلی‌ترین انتقادهای خواسته‌های مردم از هاشمی

1. Technocrat





رفسنجانی عبارت‌اند از:

یکم. «صراحت و شفافیت نسبی». هاشمی رفسنجانی درباره بسیاری از موضوعات سیاسی و فرهنگی که در دوره وی رخ داده، یا پاسخگو نیست و یا کلی‌گویی می‌کند، حال آنکه باید آشکارا موضع خود را درباره فعالیت‌های جنایی وزارت اطلاعات و اقداماتی که از سوی گروه‌های فشار بر ضد دانشگاهیان و مراکز فرهنگی و مردم صورت می‌گرفت، توضیح بدهد. هاشمی رفسنجانی، هم در دوره حاکمیت خویش و هم پس از آن، درباره این موضوعات سکوت اختیار کرده است.

دوم. «پرهیز از توهین و تحقیر». وی مخالفان و منتقدان خود را دروغگو، یا سخنان آنان را شیطننت و سخیف می‌دانست و آنها را به غرض‌ورزی متهم می‌کرد، حال آنکه وی در جایگاه رئیس‌جمهور باید با سعه صدر با نظریات متفاوت روبه‌رو می‌شد.

سوم. «فروتنی و مردم‌محوری». هاشمی رفسنجانی با غرور و تکبر، همه محاسن و فضایل را به خود نسبت می‌دهد و دیگران و مردم را به هیچ می‌انگارد و از زاویه‌ای قییم‌آبانه و آمرانه، سخن می‌گوید.

چهارم. «مخالفت با تبعیض». وی برای خود یا خانواده و یا اطرافیان خویش، امتیازات و حقوق خاص قائل است و در برخی موارد، به ویژه خواری و تبعیض دست زده است.

عبدی در پایان اضافه می‌کند که این خصوصیات نگرشی و رفتاری، ناشی از «تلقی پدرسالارانه هاشمی رفسنجانی» از حکومت است که از منظر او، در فرآیند دوم خرداد، به صورت مسالمت‌آمیز و محترمانه کنار نهاده شد. هاشمی رفسنجانی، اکنون نیز چنین موضعی دارد: او قاطعانه از سیاست‌های دولت‌سازندگی دفاع می‌کند و هیچ یک از نقدها را نمی‌پذیرد، بلکه دولت‌های دیگر را بر اساس سیاست‌های دولت خودش می‌سنجد. او حتی پروژه اصلاحات را گونه‌ای افراطی و هرج‌ومرج‌طلبانه از سیاست‌ها و رویه‌هایی معرفی می‌کند که در دولت خودش آغاز شده بود.

۵.۱.۱. ایدئولوژی‌زدایی از سیاست خارجی

تصور عمومی این است که برنامه «تنش‌زدایی» در دولت محمد خاتمی در دستور کار قرار گرفت، حال آنکه نخستین گام‌ها را در این باره، هاشمی رفسنجانی برداشت. او که برای اجرای برنامه تعدیل اقتصادی، مجبور به تکیه کردن بر استقراض و سرمایه‌گذاری

خارجی بود، بر این باور بود که دفاع مقدس و فضای ایدئولوژیک دهه شصت، مجالی برای تعامل و ارتباط با جهان خارج باقی ننهاده است. به این سبب، «سیاست خارجی» را به خدمت «توسعه اقتصادی» درآورد و تغییر در مناسبات خارجی را در دستور کار دولت قرار داد که این برنامه، به سیاست «تنش زدایی» تعبیر شد. او از کشورهای منطقه شروع کرد و به ویژه با عربستان، ارتباطات نزدیکی را برقرار ساخت، اما چندان زمان به وی فرصت نداد که به کشورهای اروپایی نیز نزدیک شود. در واقع، این بخش از برنامه تنش زدایی از سال ۱۳۷۶ به بعد توسط خاتمی پیگیری شد. البته در شورای عالی امنیت ملی، ایده عادی سازی رابطه با امریکا به تصویب رسید که مقام معظم رهبری با آن مخالفت کردند. یادداشت معاون پارلمانی رئیس جمهور، عطاءالله مهاجرانی، در روزنامه/اطلاعات با عنوان «مذاکره مستقیم با امریکا»، زمینه سازی برای تحقق همین ایده بود که ناکام ماند. اما پرسش مهم این است که آیا سیاست تنش زدایی، به اهدافی که آن را توجیه می کرد دست یافت؟ آیا برای اجرایی شدن این سیاست، چهره‌ای غیر واقعی و ایدئولوژی زودوده از انقلاب اسلامی طراحی و عرضه نشد؟ آیا منطق عمل گرایی ایجاب نکرد که دولت سازندگی به منظور دستیابی به توسعه اقتصادی، قدری از ارزش‌ها عبور کند و گفتمان تغییر طلبانه و انقلابی امام خمینی - یعنی «استکبارستیزی» و «صدور انقلاب» و... را در عرصه مناسبات بین المللی به حاشیه براند تا مزاحمتی برای برنامه توسعه اقتصادی ایجاد نکند؟ گام نخست در زمینه «ایدئولوژی زدایی از سیاست خارجی» با توجیه دستیابی به منافع ملی، در همین دوره برداشته شد.

۲. آسیب شناسی دولت سازندگی در قلمرو فرهنگی

۲.۱. گراییدن به لیبرالیسم فرهنگی

اگرچه جهت گیری عمده دولت سازندگی، مبتنی بر «اقتصاد» و معطوف به آن بود و فرهنگ امری «مظلوم» و «مهمجور» بود، ولی در حوزه فرهنگ نیز هاشمی رفسنجانی و خاتمی (که وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی وی در سال‌های ۷۱-۱۳۶۸ بود)، «علاقه لیبرالیستی» مشترکی داشتند که موجب گشت تافضای عمومی جامعه از نظر فرهنگی، «باز» تر و «آزاد» تر شود. آنچه نگارنده در اینجا جهت گیری لیبرالیستی می خواند، هاشمی رفسنجانی «اعتدال گرایی» می نامید و در مقابل، منتقدان خود را به



«افراطی‌گری»، «تندروی»، «تحجر»، «خشک‌مقدسی» و... متهم می‌ساخت.^۱ در این میان، جناح راست به واسطه در اختیار داشتن اکثریت کرسی‌های مجلس از یک‌سو، و مخالفت ورزیدن نیروهای انقلابی در مطبوعات و... فشارهایی را بر دولت اعمال می‌کرد تا به نوعی، سیاست‌های لیبرالیستی دولت در حوزه فرهنگ را مهار کند. همین کشمکش‌ها سبب شد تا دولت هاشمی رفسنجانی و شخص خاتمی نتواند تمام برنامه‌های فرهنگی خود را به اجرا درآورد و یا حداقل، از شتاب به اجرا نهادن کلیت آنها بکاهد.^۲ روشن است که چنانچه همین سطح از مقاومت‌ها و مخالفت‌ها با سیاست فرهنگی دولت‌سازندگی وجود نمی‌داشت، لایه‌هایی از آنچه در دولت اصلاحات در بعد فرهنگی به وقوع پیوست، در دولت‌سازندگی نیز تحقق می‌یافت. در این دوره، تقابل نظریه «تهاجم فرهنگی»^۳ و ایده «گشایش فرهنگی»- که در واقع، «لیبرالیسم فرهنگی»^۴ بود- به نفع نظریه تهاجم فرهنگی پایان یافت؛ زیرا خاتمی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی کناره‌گیری کرد و این وزارخانه در اختیار نیروهای جناح راست قرار

۱. این راهبرد را در سال‌های بعد (۸۴-۱۳۷۶)، نیروهای اصلاح‌طلب دنبال کردند؛ چنان که آنها نیز منتقدان سیاست فرهنگی خود را «خشونت‌طلب»، «انحصارگرا»، «متعصب»، «گروه فشار»، «جزماندیش»، «مطلق‌گرا» و... خواندند. نیروهای انقلابی نیز در برابر امواج جنگ روانی این دو جریان، مفاهیمی را مطرح ساختند: «ضد ولایت»، «غیر خودی»، «دگراندیش»، «منافق»، «وابسته به غرب»، «غرب‌زده»، «لیبرال»، «سکولار»، «توطئه‌گر»، «عامل تهاجم فرهنگی»، «روشنفکر» و...

۲. این نکته مهم محتاج تأکید است که میان هاشمی رفسنجانی و خاتمی، اختلاف و تفاوتی در سیاست فرهنگی به اجرا نهاده شده وجود نداشت؛ یعنی هرگز چنین نبود که هاشمی رفسنجانی از رویکرد خاتمی، نگران و ناخرسند باشد و از کناره‌گیری او دفاع کند یا بستر را برای آن آماده سازد. هاشمی رفسنجانی از نظر فکری و اعتقادی، با رویه خاتمی موافق بود و از این رو به وزیر بعدی توصیه کرده بود که راه متفاوتی را در پیش نگیرد و از پیشرفت‌هایی که خاتمی به آنها دست یافته بود، عقب‌نشینی نکند. البته هاشمی رفسنجانی با وجود هم‌سوایی فکری با خاتمی و موافقت با سیاست‌هایش، در برابر مخالفت‌ها با او، بیشتر سکوت اختیار کرد.

۳. با پایان یافتن جنگ تحمیلی و رحلت حضرت امام خمینی (ره)، موج گسترش‌یابنده و چند لایه‌ای از شبهه‌پراکنی و تردیدزایی درباره اعتقادات و باورهای دینی از ناحیه جریان دگراندیش و اصلاح‌طلب آغاز شد که به صورت جدی، تا سال‌های واپسین دوره حاکمیت سیاسی اصلاح‌طلبان ادامه یافت. در واقع، در مدت شانزده سال، مطبوعات متعدد، محافل روشنفکری، مراکز دانشگاهی، فیلم‌های سینمایی، سخنرانی‌های عمومی و دانشجویی و... به محمل و بستری برای نشر و ترویج چنین افکار و اندیشه‌های باطلی مبدل گردید. شمار تمام سرفصل‌ها و عناوینی از باورها و آموزه‌های دینی که مورد روند تهاجم فرهنگی قرار گرفتند، خارج از حوصله و مجال این نوشته است: تفکیک دین از سیاست یا دین حداقلی (نظریه سکولاریسم)، تساهل و تسامح (نظریه تلرانس)، سیالیت و نوسان تاریخی معرفت دینی (نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت)، مدیریت علمی و مدیریت فقهی، تعدد قرائت‌ها از دین، تأویل‌گرایی (هرمونیتیک)، کثرت‌گرایی دینی (نظریه پلورالیسم)، تفکیک دانش از ارزش (نفی علم ایدئولوژیک)، زبان‌ناداری وحی، خطاپذیری قرآن کریم، نفی عصمت پیامبران و ائمه اطهار علیهم‌السلام، بی‌ارزش‌انگاشتن فقه و احکام ظاهری دین (نظریه گوهر و صدف دین)، تکلیف‌گرا و حق‌گریز بودن فقه سنتی، نفی احکام جزایی و کیفری اسلام، نسبیّت و اعتباری بودن ارزش‌های دینی، انکار وجود مقدس امام زمان (عج)، نفی قتال و جهاد به عنوان خشونت‌زا بودن، اصالت آزادی نسبت به دین و...

4. Cultural liberalism

گرفت.

فضای بسته و خفقان آلود سیاسی که هاشمی رفسنجانی از استقرار آن دفاع می‌کرد - بلکه در موجودیت آن نقش داشت - هم فاصله ملت از دولت را افزایش داد و هم نقد دولت و مدیران دولتی را به فعالیتی پرهزینه و مخاطره‌انگیز مبدل ساخت. در همین دوره بود که عده‌ای از هواداران ایشان، شعار «مخالف هاشمی، دشمن پیغمبر است» را سر می‌دادند و هیچ‌گونه نقدی را نسبت به سیاست‌های وی بر نمی‌تاییدند

در دوره پس از کناره‌گیری خاتمی، اگرچه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال‌های (۷۶-۱۳۷۱) در اختیار نیروهای جریان راست سیاسی بود، اما فعالیت‌های گوناگون «شهرداری تهران» به تنهایی نقش بزرگی در ایجاد تحولات ارزشی ایفا کرد. «فرهنگ‌سراها»، «روزنامه همشهری»، «نوع معماری و طراحی شهری»، «تبلیغات»، «برج‌ها» و... در شکل‌دهی به فرهنگ بومی و ایجاد فضای ارزشی نو، تأثیر مهمی داشتند که نباید از آنها غفلت کرد. این فضاپردازی شهری، القائات و اقتضائات متفاوتی را به دنبال داشت.

افزون بر این، پیامدها و نتایج تجدیدنظرطلبی اقتصادی را نباید تنها در حوزه اقتصاد منحصر کرد. سیاست اقتصادی، خواه‌ناخواه بر حوزه‌های فرهنگی و سیاسی نیز تأثیر می‌گذارد و تا حدی به آنها شکل می‌دهد. بر این اساس، سیاست تعدیل اقتصادی نه تنها به پدید آمدن نارضایتی اجتماعی و شورش‌های شهری در برخی از مناطق (به سبب شدت تورم) انجامید، بلکه نگرش فرهنگی و سیاسی بخش‌هایی از مردم را نیز دگرگون ساخت و علاوه بر گسترش «طبقه تکنوکرات‌های نوکیسه و مرفه»، رشد «طبقه متوسط متجدد» را نیز به همراه داشت. مطالعات معتبر دانشگاهی نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی، «تغییرات سکولار-دموکراتیک» را به دنبال می‌آورد و ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی متفاوتی را مستقر می‌سازد. مطالعه تبعات فرهنگی سیاست اقتصادی دولت سازندگی، حدیث مفصلی است که مجال مستقل و موسع می‌طلبد تا حقایق و تلخی‌هایش آشکار شود.

فربه و فراخ شدن طبقه متوسط متجدد در طول سال‌های حاکمیت دولت سازندگی، در نهایت پایگاه اجتماعی وسیعی را برای هواداری از تجدیدنظرطلبی فرهنگی و سیاسی

۱. در این دوره، مقام معظم رهبری که اهتمام خاصی نسبت به مطالعه دقیق مطبوعات دارند، احساس کردند که خط فکری و ایدئولوژیک زاویه‌دار با گفتمان انقلاب در روزنامه همشهری دنبال می‌شود و این روزنامه در حرکتی خزنده و نامحسوس در پی القای اندیشه‌های لیبرالیستی است. از این رو، به یکی از نیروهای فکری انقلاب امر کردند که این روزنامه را از لحاظ محتوایی و ارزشی تحلیل و بررسی کند. نتیجه این پژوهش، گمانه‌های ایشان را کاملاً تأیید کرد.





تجربه تاریخی نشان داد که سپردن انقلاب به دست نیروهای تکنوکرات، فرجام خوشایندی را به دنبال نخواهد داشت و انقلاب را در مقابل پل، سد، جاده، کارخانه، فن آوری، افزایش تولید ناخالص ملی و... از آرمان‌ها و ارزش‌هایش - که هویت حقیقی‌اش را تشکیل می‌دهند - دور خواهد ساخت

فراهم ساخت و دوم خرداد سال ۱۳۷۶ را پدید آورد. از آنجا که این طبقه اجتماعی، بیشتر دغدغه‌های «سیاسی» و «فرهنگی» داشتند، اما این دغدغه‌ها در دولت سازندگی بابتی اعتنایی مواجه شده بود، در جست‌وجوی گزینه‌ای بودند که خود را در نقطه مقابل هاشمی رفسنجانی و سیاست‌های او تعریف کنند. خاتمی به خوبی از عهده این نقش‌آفرینی تاریخی برآمد و توانست چنین تصویری از خود در ذهن نیروهای اجتماعی متعلق به طبقه متوسط متجدد ترسیم کند.

۲.۲. ناکارآمدی در مدیریت فرهنگی

در این دوره، مقام معظم رهبری احساس کرد که جبهه معارض پس از ناکامی در جنگ نظامی، به گزینه فرهنگی رو آورده و در حال طراحی و اجرای یک جنگ فرهنگی تمام‌عیار است. ایشان در سال ۱۳۶۹، از این واقعیت سخن گفتند و آن را «تهاجم فرهنگی» و «شبیخون فرهنگی» خواندند و تصریح کردند که بدون شک، یک کارزار فرهنگی در جامعه ایران شکل گرفته که در یک‌سوی فعالان و عاملان جریان معارض و دگراندیش قرار دارند. این تأکیدات در سال‌های بعدی نیز همچنان تکرار شد، اما در دولت سازندگی به آن اعتنا نشد. در این مقطع، حتی هاشمی رفسنجانی نیز حساسیت در خور توجهی نسبت به تهاجم فرهنگی از خود نشان نداد و تنها پیشبرد پروژه توسعه اقتصادی را طلب می‌کرد. «انفعال»، «بی‌عملی» و «سستی»، بستر مناسبی را برای گسترش یافتن هر چه بیشتر تهاجم فرهنگی فراهم کرد. در این دوره، دولت نتوانست ارزش‌های انقلاب را باز تولید و تکثیر کند؛ چرا که از یک‌سو، اساساً به فرهنگ بهانه‌می‌داد و از سوی دیگر، خود در گیر تحولات ارزشی و استحاله شدن در امواج نئولیبرالیسم جهانی شده بود، تا جایی که شاید بتوان گفت دولت سازندگی بسیار بیشتر از مردم محتاج هدایت و اصلاح فرهنگی بود. در وزارت فرهنگ و ارشاد دولت سازندگی در طول سال‌های پس از کناره‌گیری خاتمی، هیچ حرکت فرهنگی فاخر، عمیق و متداوم صورت نگرفت و به اجرای مجموعه‌ای از برنامه‌های فرهنگی قشری و ناکارآمد بسنده گردید. البته تمام تحولات فرهنگی در این برهه را نمی‌توان به دولت سازندگی نسبت داد و تنها آن را مقصر معرفی کرد؛ اگر چه نقش اصلی را این دولت و سیاست‌های ناصوابش

ایفا کرد. دست کم باید از «حوزه‌های علمیه» و «طبقه روحانیت» نیز انتقاد کرد؛ زیرا آن گونه که باید به تکالیف فرهنگی خود عمل نکردند و به جز اشتغال به دروس رسمی حوزه، چندان به وضعیت فرهنگی جامعه و آسیب‌های آن نظر نینفکندند و چاره‌جویی نکردند. علاوه بر این، بخش قابل توجهی از «نیروهای انقلابی» از روش‌های معقول و اسلامی برای اصلاح فرهنگی جامعه و عمل به فریضه «امر به معروف و نهی از منکر» بهره‌ن گرفتند و تصور کردند که با ایجاد فضای رعب و وحشت و ناامنی فرهنگی، حمله به محافل سخنرانی، تخریب مراکز و دفاتر فرهنگی، اهانت به برخی از جوانان بدپوشش و ضرب و شتم آنها و... می‌توانند جامعه را به معیارهای اسلامی نزدیک کنند؛ حال آنکه تجربه تاریخی نشان داد که این قبیل اقدامات نسنجیده و احساس‌مدار، نتایج منفی و زیان‌بار فرهنگی در پی دارد (و به عبارت دیگر، خود نوعی «منکر» است).

۳. آسیب‌شناسی دولت‌سازندگی در قلمرو اقتصادی

۳.۱. سیاست اقتصادی سکولار

برنامه تعدیل اقتصادی^۱ و گراییدن به نظام اقتصادی لیبرال سرمایه‌داری، یکی از اضلاع پروژه تحول ایدئولوژیک - یا تجدیدنظرطلبی -^۲ در اواخر دهه شصت بود. این پروژه، سه ضلع مشخص داشت:

یکم؛ «تجدیدنظرطلبی دینی - معرفتی» که سرشناس‌ترین نماینده آن، عبدالکریم سروش بود. سروش در سلسله مقالات «قبض و بسط تئوریک شریعت»، نخستین گام را در این راستا برداشت و در طول سال‌های بعد نیز، با ایده‌ها و افکار دیگر، آن را بسط داد و تکمیل کرد.

دوم؛ «تجدیدنظرطلبی سیاسی» که نیروهای چپ در مجمع روحانیون مبارز (روزنامه سلام)، سازمان مجاهدین انقلاب (هفته‌نامه عصرما)، مرکز بررسی‌های استراتژیک نهاد ریاست جمهوری و حلقه کیان (ماهنامه کیان) آن را مطرح و منتشر کردند و درون‌مایه اصلی آن، اجرای برنامه «توسعه سیاسی» به منظور «دموکراتیزاسیون»^۳ بود.

سوم؛ «تجدیدنظرطلبی اقتصادی» که نیروهای تکنوکرات در دولت‌سازندگی و در پرتو حمایت‌های هاشمی رفسنجانی، آن را محقق ساختند و اقتصاد آزاد و لیبرالی را در ایران حاکم نمودند. در حالی که در دولت میرحسین موسوی، سند اقتصادی ناپخته‌ای

1. Economic adjustment
2. reformism
3. Democratization





تنظیم شده و در مجلس به تصویب رسیده بود، هاشمی رفسنجانی عملاً آن را نادیده گرفت و به صورت پنهانی، سیاست تعدیل اقتصادی را در پیش گرفت تا اینکه بعدها آشکار گردید که وی جهت‌گیری اقتصادی متفاوتی را برگزیده است. با پایان یافتن دوره پنج ساله برنامه اول، هاشمی رفسنجانی بدون پنهان‌کاری، روح تعدیل اقتصادی را بر برنامه پنج ساله دوم حاکم ساخت و از آن دفاع کرد. هاشمی رفسنجانی از پروژه توسعه، برداشتی تک‌بعدی داشت، چنان‌که تنها به حوزه اقتصادی می‌پرداخت و در واقع، توسعه را به توسعه اقتصادی تقلیل داده بود. بدون شک، برنامه توسعه در دولت سازندگی، ماهیت متوازن و چندبعدی نداشت و سایر شئون و ساحات اجتماعی را در برابر حوزه اقتصاد، فرعی و غیراصیل تصویر کرده بود. اشکال مهم دیگر این است که توسعه‌ای که هاشمی رفسنجانی در پی آن بود، با فرهنگ اسلامی نسبت مثبتی نداشت، بلکه به صورت کامل از الگوی توسعه اقتصادی حاکم بر نظام لیبرال سرمایه‌داری پیروی می‌کرد. تک‌بعدی و سرمایه‌سالارانه بودن این الگو، نه تنها در بلندمدت، بلکه در کوتاه‌مدت نیز تضادها و تناقض‌های بزرگی را پدید آورد و جامعه ارزش‌گرای پس از انقلاب را، آستان تحولات و دگرگونی‌هایی از سنخ سکولاریزاسیون نمود.

بنابراین، پروژه «تجدیدنظرطلبی» یا «اصلاح‌طلبی» در سه عرصه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، شرایط ساختاری متفاوتی را پدید آورد و انقلاب و جامعه را از مسیر غایات اولیه‌اش دور ساخت. در حالی که پروژه تجدیدنظرطلبی دینی - معرفتی در عرصه عموم و به واسطه فعالیت‌های «روشنفکران دینی و سکولار» انجام می‌گیرد، دو پروژه تجدیدنظرطلبی اقتصادی و سیاسی، به ترتیب در دستور کار «دولت‌های سازندگی و اصلاحات» قرار گرفت.

برخی تحلیل‌گران، سال‌های ۷۲-۱۳۶۸ را دوران پروستریکای اقتصادی جمهوری اسلامی خواندند؛ چراکه در این دوره، چرخش‌های اقتصادی بزرگی به وقوع پیوست که همگی برخاسته از برنامه تعدیل اقتصادی بود. در حالی که برنامه تعدیل اقتصادی، سیاست‌هایی چون «آزادسازی قیمت‌ها»، «خصوصی‌سازی»، «ادغام شدن در بازار جهانی»، «سرمایه‌گذاری خارجی و گشایش دروازه‌های اقتصادی»، «تقدم رشد بر عدالت» و... را تجویز می‌کرد، ارزش‌های اقتصادی دهه نخست انقلاب بر «استقلال اقتصادی» و «عدالت اجتماعی» تکیه داشتند؛ اگرچه در این دهه نیز این مفاهیم در چهارچوبی سوسیالیستی - و نه اسلامی - تفسیر و معنا می‌شدند. به این ترتیب، سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی در کمترین زمان، از سوسیالیسم اقتصادی به

پیامدها و نتایج تجدیدنظرطلبی اقتصادی را نباید تنها در حوزه اقتصاد منحصر کرد. سیاست اقتصادی، خواه ناخواه بر حوزه‌های فرهنگی و سیاسی نیز تأثیر می‌گذارد و تا حدی به آنها شکل می‌دهد. سیاست تعدیل اقتصادی نه تنها به پدید آمدن نارضایتی اجتماعی و شورش‌های شهری در برخی از مناطق (به سبب شدت تورم) انجامید، بلکه نگرش فرهنگی و سیاسی بخش‌هایی از مردم را نیز دگرگون ساخت

دامن لیبرالیسم فرو غلتید. واقعیت آن است که پس از پایان یافتن جنگ و رحلت امام خمینی، به دلیل این که بخش‌هایی از حاکمیت دچار دگر دیسی ایدئولوژیک شده بودند و یا از آشکار شدن آن هراس نداشتند، پذیرش برنامه اقتصادی القاشده از بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، با مقاومت‌ها و موانع جدی روبه‌رو نگشت. در این دوره، اعتنا نشد که اسلام نیز به مثابه یک «مکتب جامع»، واجد نظام اقتصادی مستقل است که با هیچ یک از نظام‌های اقتصادی سوسیالیستی و لیبرالیستی مطابقت ندارد. هاشمی رفسنجانی معتقد بود که باید به سوی دستیابی به جامعه‌ای مرفه و صنعتی حرکت کنیم؛ یعنی وی به

مادیات و پیشرفت‌های اقتصادی، اهمیت وافری می‌داد، اما نه در چهارچوب نگرش سوسیالیستی، بلکه وی گرایش‌های برجسته و نمایان سرمایه‌سالارانه داشت و به تعبیری، خواهان برقراری نوعی «سرمایه‌سالاری اسلامی» بود.

دست کم باید گفت خطای دولت در این زمینه، پذیرش کامل و همه‌جانبه برنامه تعدیل اقتصادی که در بسیاری موارد، نه تنها با ظرفیت‌ها و اقتضات بومی ما تناسب نداشت، بلکه از لحاظ ایدئولوژیک نیز به دلیل هم‌سوئی با لیبرالیسم اقتصادی، در نقطه مقابل اقتصاد اسلامی قرار داشت. با این حال، هاشمی رفسنجانی همچنان بر اجرای این برنامه وارداتی و غربی اصرار ورزید تا این که در سال ۱۳۷۴، تورم چهل و نه درصدی، وی را دچار تردید جدی در معقولیت این برنامه کرد. از این رو، به سرعت از غلظت آن کاست و با شیب ملایم‌تری آن را دنبال کرد و بر نقش‌های نظارتی و حمایتی خویش افزود تا در سال ۱۳۷۵، تورم به بیست و پنج درصد و در اوایل سال ۱۳۷۶ به نوزده درصد رسید.^۱ البته باید این نکته را نیز اضافه کرد که دولت هاشمی رفسنجانی در عمل، به برخی از

۱. نقل شده که مقام معظم رهبری در اوایل سال ۱۳۷۰ به هاشمی رفسنجانی گفتند که معیشت مردم به دلیل گرانی‌های سهمگین، به دشواری می‌گذرد و از این رو، من با ادامه سیاست‌های اقتصادی دولت موافق نیستم. هاشمی رفسنجانی در پاسخ می‌گوید که اخبار نادرست به شمار رسانده‌اند؛ چون وضعیت اقتصادی مردم خوب است. اما رهبر معظم انقلاب تصریح می‌کنند که گفته من مبنی بر اخبار رسیده نیست، بلکه چون به صورت مستقیم کالاهايمان را خریداری می‌کنیم، حاصل درک و احساس خودمان است.





مفاد برنامه تعدیل اقتصادی پایبند نبود و از آن جمله این است که برخلاف این برنامه، در این دوره، از حجم فعالیت‌ها و تشکیلات دولتی کاسته نشد، اگرچه واگذاری‌هایی در قالب خصوصی‌سازی انجام گرفت.

همچنین دولت هاشمی رفسنجانی در ماه‌های پایانی خویش، سی میلیارد دلار تعهدات خارجی را به جا گذاشت، در حالی که رقم ذخیره ارزی، حدود سیزده میلیارد دلار بوده است. بنابراین، دولت اصلاحات با بدهی‌ای معادل هفده میلیارد دلار روبه‌رو بوده که از دولت قبلی به ارث رسیده بوده است. در مجموع، مطالعه شاخص‌های کلان اقتصادی - تولید ناخالص ملی، تشکیل سرمایه، تورم، توزیع درآمد و بدهی خارجی - در سال پایانی دولت هاشمی رفسنجانی، از کامیابی اقتصادی این دولت حکایت نمی‌کند.

در مجموع، سیاست اقتصادی هاشمی رفسنجانی نتوانست «وابستگی جامعه ایران به نفت» را کاهش داده و نوعی اقتصاد بومی و خودبنیاد را پدید بیاورد؛ چنان که مقام معظم رهبری از نگاه مرعوبانه و خودکمترینانه مدیران تکنوکرات دولت سازندگی با کنایه یاد کرده و آنها را به عدم حرکت در راستای قطع وابستگی از نفت متهم می‌کنند و بر این باورند که تحریم‌های اقتصادی سال‌های ۱۳۹۱ به بعد به این علت تأثیر نهاد که وابستگی به نفت به «پاشنه آشیل» اقتصاد کشور تبدیل گشت و دولت امریکا نیز بر روی همین نقطه ضعف متمرکز شد:

اقتصاد ما دچار این اشکال است که وابسته به نفت است. ما باید اقتصاد خودمان را از نفت جدا کنیم؛ دولت‌های ما در برنامه‌های اساسی خودشان این را بگنجانند. من هفده، هجده سال قبل به دولتی که در آن زمان سر کار بود [دولت سازندگی] و به مسئولان گفتم کاری کنید که ما هر وقت اراده کردیم، بتوانیم در چاه‌های نفت را ببندیم. آقایان به قول خودشان «تکنوکرات»، لبخند انکار زدند که مگر می‌شود؟! بله، می‌شود؛ باید دنبال کرد، باید اقدام کرد، باید برنامه ریزی کرد. وقتی برنامه اقتصادی یک کشور به یک نقطه خاص متصل و وابسته باشد، دشمنان روی آن نقطه خاص تمرکز پیدا می‌کنند.^۱

۳.۲. تقدم رشد اقتصادی بر عدالت

در الگوی لیبرالیستی توسعه اقتصادی، «رشد اقتصادی» بر «عدالت اجتماعی» تقدم

۱. بیانات در حرم مطهر رضوی در تاریخ ۱/۱/۱۳۹۲، برگرفته از:



و ارجحیت دارد؛ به صورتی که توسعه‌یافتگی با شاخص تولید ناخالص ملی سنجیده می‌شود که در آن، توزیع درآمد‌ها دیده نمی‌شود؛ حال آن که توسعه بدون عدالت به شکل گیری قله‌های ثروت و دره‌های فقر می‌انجامد و به این ترتیب، «فاصله طبقاتی» را افزایش می‌دهد. گزارش‌های رسمی دولت نشانگر بهره‌مندی پانزده برابری ده درصد از افراد پر درآمد جامعه، نسبت به ده درصد افراد کم درآمد در سطح کشور در سال ۱۳۷۳ بوده است که دلالت واضح بر فاصله طبقاتی و توزیع ناعادلانه درآمد‌ها در آن دوره دارد.^۱ بعضی از مقامات رسمی دولت تصریح می‌کردند که لازمه اجتناب‌ناپذیر دستیابی به توسعه اقتصادی، پایمال شدن بخش‌هایی از جمعیت فقیر کشور در زیر چرخ‌های سنگین و بی‌رحم توسعه است. در واقع، برای این که به توسعه دست یابیم، باید تا مدتی عدالت را کنار بنهیم تا از شتاب قطار توسعه کاسته نشود. اجرای عدالت در جامعه‌ای که رشد اقتصادی نیافته، به معنی توزیع فقر است. بنابراین، ابتدا باید ثروت تولید کرد و آنگاه به عدالت رو آورد. در مقابل این نگرش، مقام معظم رهبری تأکید می‌کردند که رشد اقتصادی و عدالت باید توأمان پیش بروند؛ زیرا اجرای عدالت در جامعه‌ای که با روش‌های غیر عادلانه به ثروت و غنای مادی دست پیدا کرده، بسیار دشوار است. ایشان بر اساس درک همین ضرورت، دهه چهارم انقلاب را دهه «پیشرفت و عدالت» نام نهاده‌اند.

عبدی در یادداشتی با عنوان «احساس رها شدن» در روزنامه سلام در مهرماه سال ۱۳۷۳، به نقد سیاست اقتصادی دولت سازندگی می‌پردازد و به این مسئله اشاره می‌کند که تورم شدیدی بر عرصه اقتصادی حاکم گشته، بدون این که در کنار آن، رشد اقتصادی یا سرمایه‌گذاری تولیدی پدید آمده باشد. از این رو، وی تصریح می‌کند که این تورم افسارگسیخته، هیچ‌گونه توجیه منطقی ندارد، به ویژه آن که موجب شده توده‌های مردم در امواج سهمگین «احساس رهاشدگی»، غوطه‌ور و سرگردان باشند؛ به این معنی که آنها به درستی دریافته‌اند که از سوی دولت، حمایت نمی‌شوند و به حال خود رها شده‌اند:

علت تورم هر چه می‌خواهد باشد، آنچه مهم است این است که مردم احساس می‌کنند از جانب نیروهای ناشناخته‌ای که زاییده تعدیل اقتصادی است، کاملاً احاطه شده و تهدید می‌شوند، و از طرف دیگر، هیچ قدرت شناخته‌شده‌ای آنان را حمایت نمی‌کند، و نوعی احساس

۱. گزارش بررسی وضعیت توزیع درآمد در استان تهران، برنامه و بودجه، ش ۱۲، فروردین ۱۳۷۶، ص ۱۱۲-۸۳.



رها شدن می‌کنند، و این احساس خطرناکی است.^۱ وی اضافه می‌کند که واقعیت‌های اقتصادی جاری، با وعده‌های دولت سازندگی در آغاز کار خویش، مطابقت ندارد:

اگر مروری بر امیدهای داده شده در سال‌های ۶۸ و ۶۹ کنیم، روشن می‌شود که تا چه حد، عملکردها متنافر با آن امیدها پیش رفته است.^۲ عبدی در پایان یادداشت خود به این نکته نیز اشاره می‌کند که دولت در برابر تکانه‌های تورمی، تنها بر حقوق مدیران عالی و میانی افزوده، حال آن که طبقات فرودست و محروم، به فراموشی سپرده شده‌اند.^۳

۳.۳. زمینه‌سازی برای شیوع فساد مدیریتی و توجیه آن

دولت سازندگی با وجود تلاش و تحرک اقتصادی، فاقد «سلامت اقتصادی» بود. در این دوره، سوءاستفاده‌های کلان و تاریخی در نظام بانکی و ادارات دولتی گسترش یافت. یکی از عوامل پدید آمدن این وضعیت، ضعف و نارسایی «ساز و کار نظارتی» بوده، اما عامل مهم دیگر، عدم «جدیت» و «اهتمام» در دولت برای مبارزه قاطعانه با فساد اقتصادی مدیران عالی بود؛ آنچنان که در بسیاری از موارد، این فساد «شکل قانونی» می‌یافت یا «توجیه» می‌شد. این در حالی بود که مقام معظم رهبری از سال‌های نخست استقرار دولت سازندگی، نسبت به تقویت شدن زمینه و امکان شکل‌گیری «فساد اقتصادی» در دوره سازندگی و تولید هشدار داده و با صراحت از «ثروت‌های بادآورده» سخن گفته بودند. اما با کم‌اعتنایی یا بی‌اعتنایی مدیران عالی دولتی به ضرورت فسادستیزی، «پیشرفت اقتصادی» با «فساد اقتصادی» پیوند خورد و «اختلاس» و «رشوه» و «ارانت‌خواری» و... متداول گشت. دولت سازندگی در عمل، از «ریخت و پاش» و «اسراف و تبذیر»، واهمه نداشت و این قبیل امور را «جزئی اجتناب‌ناپذیر» از توسعه اقتصادی می‌انگاشت. از این رو، به رفع آنها باور نداشت. «اعطای پاداش‌های کلان به مدیران دولتی»، «حجم زیاد مسافرت‌های خارج از کشور»، «عضویت آنها در شرکت‌های اقتصادی خصوصی»، «جولان دادن به اطرافیان و منسوبان آنها برای فعالیت اقتصادی متکی بر ویژه‌خواری، رفاه‌طلبی و مادی‌گری‌شان» و... از جمله ده‌ها آسیب ویرانگری بود که سیاست توسعه اقتصادی در دولت سازندگی با خود به همراه داشت.

گفته می‌شود که «توسعه»، همواره با ضریبی از «فساد اقتصادی» همراه است. به

۱. عباس عبدی، از لس‌آنجلس تا قزوین، تهران، حنا، ۱۳۷۸، ص ۵.

۲. همان، ص ۶.

۳. همان.

نظر می‌رسد هاشمی رفسنجانی این گزاره را به عنوان یکی از اصول موضوعه فرض کرد و پنداشت برای این که مدیران دولتی به فساد نگرایند، باید با «پاداش‌های کلان و نجومی»، جیب آنها را پر کرد تا اشباع شوند. به این ترتیب، الگوی پرهزینه‌ای را برای وصول به توسعه در پیش گرفت که البته در عمل نیز، ناکارآمد بود؛ زیرا حتی پاداش‌های کلان و آنچنانی نیز نتوانستند از تمایل به فساد بکاهند و یک «دولت پاک و سالم» را رقم بزنند. بر اساس همین «مزایا»، «پاداش‌ها»، «مسافرت‌های خارجی»، «تأسیس شرکت‌های خصوصی» و... بود که در ظرف چند سال، طبقه‌ای نو با عنوان

پروژه «تجدید نظر طلبی» یا «اصلاح طلبی» در سه عرصه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، شرایط ساختاری متفاوتی را پدید آورد و انقلاب و جامعه را از مسیر غایات اولیه‌اش دور ساخت. در حالی که پروژه تجدید نظر طلبی دینی - معرفتی در عرصه عموم و به واسطه فعالیت‌های «روشنفکران دینی و سکولار» انجام می‌گیرد، دو پروژه تجدید نظر طلبی اقتصادی و سیاسی، به ترتیب در دستور کار «دولت‌های سازندگی و اصلاحات» قرار گرفت

«تکنوکرات‌های مرفه» شکل گرفتند که از یک سو به ارزش‌های انقلاب پایبند نبودند و از سوی دیگر، از نظر اقتصادی در سطح بالا قرار داشتند. این نیروهای تکنوکرات به دلیل ریشه کردن در ساختار و مناسبات اقتصادی کشور، تقدیر اقتصادی دولت اصلاحات را نیز در دست گرفتند و به آن جهت و خط دادند. اکنون بیش از دو دهه است که زیرساخت و بنیان اقتصادی کشور با فساد تکنوکرات‌های مرفه پیوند خورده؛ آنچنان که حتی فرمان هشت ماده‌ای مقام معظم رهبری در زمینه مبارزه با فساد اقتصادی و دانه درشت‌ها، به فرجام در خوری نرسید و در برابر اژدهای هفت سر فساد اقتصادی، متوقف ماند.

رئیس دولت سازندگی، در زمینه فساد اقتصادی مدیران دولتی، کارنامه قابل دفاعی ندارد؛ هاشمی رفسنجانی، «فساد» را «فساد» نمی‌دانست و همچون یک پدیده طبیعی و بهنجار با آن روبه‌رو می‌شد، چه این که معتقد بود پروژه‌های کلان باید به هر حال اجرا شوند، حال اگر در روند اجرای آن، زیاده‌خرجی یا سوءاستفاده انجام بگیرد، آنقدر اهمیت ندارد و نباید با این حواشی، اصل پروژه و ماندگاری آن را نادیده انگاشت. در چهار چوب همین نگرش بود که وی در بسیاری از موارد، اساساً وجود فساد در دولت خود را انکار می‌کرد و از برخی مدیران متهم خود به دفاع برمی‌خاست و بر خوردهای قضایی را ناروا می‌دانست. این فضای ساخته و پرداخته شخص هاشمی رفسنجانی، حاشیه امنی را برای برخی مدیران فرصت طلب و سودجو فراهم کرده بود تا در ذیل عنوان موجه «سازندگی»،





مقام معظم رهبری از سال‌های نخست استقرار دولت سازندگی، نسبت به تقویت شدن زمینه و امکان شکل‌گیری «فساد اقتصادی» در دوره سازندگی و تولید هشدار داده و با صراحت از «ثروت‌های بادآورده» سخن گفته بودند. اما با کم‌اعتنایی یا بی‌اعتنایی مدیران عالی دولتی به ضرورت فسادستیزی، «پیشرفت اقتصادی» با «فساد اقتصادی» پیوند خورد و «اختلاس» و «رشوه» و «رانت‌خواری» و... متداول گشت

سوءاستفاده‌ها و ریخت‌وپاش‌های مالی فراوانی بنا نهند. به عنوان مثال، پس از بازداشت غلامحسین کرباسچی، شهردار وقت تهران، هاشمی رفسنجانی که با این اقدام موافق نبود، در خطبه‌های نماز جمعه تهران به دفاع از وی پرداخت و به توجیه عملکرد و سیاست‌های او رو آورد، اما نمازگزاران این حمایت را برنتابیدند و در واکنش به وی، شعار «غارت‌گر بیت‌المال، اعدام باید گردد» را سر دادند. در آن روزها، این شعار به شعار مخالفان کرباسچی تبدیل شده و دلالت معنایی آشکاری داشت. هاشمی رفسنجانی که در برابر این واکنش، سردرگم شده بود، سخنان قطع شده خود را با اندکی درنگ ادامه داد، اما از ادامه دادن به موضوع قبلی خودداری کرد و از ضرورت حفظ حرمت قوای سه‌گانه سخن گفت.

از دیگر عواملی که به شکل‌گیری فساد اقتصادی و دنیاطلبی مفرط در میان مدیران دولتی منجر گردید، تصریح هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه تهران در آبان‌ماه سال ۱۳۶۹ به ضرورت گراییدن به مانور تجمل بود. او گفت:

اظهار فقر و بیچارگی، کافی است؛ این رفتارهای درویش‌مسلکانه و جبهه جمهوری اسلامی را نزد جهانیان تخریب کرده است. زمان آن رسیده است که مسئولین ما به مانور تجمل روی آورند. از امروز به خاطر اسلام و انقلاب، مسئولین وظیفه دارند مرتب و با وقار باشند... هر چند ما فقیر باشیم و اقتصادمان به سامان نباشد، اما برای آن که در دیدگان سایر ملل مسلمان و غیر مسلمان، ملتی مفلوک جلوه نکنیم، لازم است تا جلوه‌هایی از تجمل در کشور و مسئولین حاکمیتی رؤیت شود.

به دنبال این سخنرانی هاشمی رفسنجانی و مواضع دیگر وی که در همین امتداد قرار داشت، مدیران دولتی میدان فراخی را در مقابل خود دیدند که به آنها اجازه می‌داد به عنوان حفظ شوکت و عزت انقلاب، اسراف و تبذیر پیشه کنند و از بودجه بیت‌المال، هزینه سبک مدیریتی اشرافی و کاخ‌نشینانه خود را فراهم آورند. سرانجام، کار حیف و

میل بدانجا رسید که مقام معظم رهبری در یک سخنرانی عمومی، به این رویه آشکارا اعتراض کنند و با زبان توییح و انذار با مدیران دولتی سخن گفتند:

نمی‌شود ما در زندگی مادی، مثل حیوان بچریم و بغلتیم و بخواهیم مردم به ما به شکل یک اسوه نگاه کنند؛ مردمی که خیلی شان از اولیات زندگی محروم‌اند. در این راه، از خیلی چیزها باید گذشت. نه فقط از شهوات حرام، از شهوات حلال نیز باید گذشت... کمتر خرج کنیم، کمتر بذل و بخشش بی‌جا کنیم، کمتر به زندگی شخصی خودمان بپردازیم. من و شما همان طلبه یا معلم پیش از انقلابیم... اما حالا مثل عروسی اشراف، عروسی بگیریم، مثل خانه اشراف، خانه درست کنیم، مثل حرکت اشراف در خیابان‌ها حرکت کنیم! «اشراف» مگر چگونه بودند؟ چون آنها فقط ریش‌شان تراشیده بود، ولی ما ریش‌مان را گذاشته‌ایم، همین کافی است؟! نه، ما هم «مترفین» می‌شویم. والله در جامعه اسلامی هم ممکن است «مترف» به وجود بیاید. از آیه شریفه «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاَهَا تَدْمِيرًا»^۱ «تُرف»، فسق هم دنبال خودش می‌آورد. اندازه نگه دارید... دولت مخارجش زیاد و سنگین است... مخارج را منصفانه قرار بدهیم و خودمان به دست خودمان بر مخارج چیزی اضافه نکنیم. اگر مبلغی از مخارج دولت، عبارت از «تغییر دکوراسیون» اتاق مدیر کل و معاون وزیر و وزیر و فلان مسئول قضایی و فلان مسئول در بخش‌های گوناگون دیگر باشد، این جرم و خطاست. اگر یکی از مخارج دولت این باشد که فلان تعداد «ماشین جدید» بیاوریم و بین دستگاه‌ها تقسیم بکنیم، ما حق نداریم این را جزو مخارج دولت حساب کنیم و به حساب آن از سوبسید مردم بزنیم... گاهی از جاهایی گزارش‌های نومیدکننده‌ای می‌رسد و در برخی موارد، انسان واقعاً عرق شرم بر پیشانی‌اش می‌نشیند؛ رعایت کنید. سؤال می‌کنیم که چرا ماشین لوکس و نو و مدل بالا [می‌خرید]؟ می‌گویند که اشکال امنیتی داریم! چه اشکال امنیتی [ای وجود دارد]؟!... این چه وضعی است که همین طور بی‌حساب و کتاب،

۱. و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را و می‌داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم گردد؛ پس آن را [یکسره] زیر و زبر کنیم. قرآن کریم، سوره اسراء، آیه ۱۶.





جلوی هر وزارتخانه و اداره‌ای، ده‌ها ماشین به رنگ‌های گوناگون متعلق به مسئولان آنجا به چشم می‌خورد؟! چه کسی چنین چیزی را گفته است؟... آن وقتی که آقایان «امکانات شخصی» دارند، حق ندارند از «امکانات دولتی» استفاده بکنند... والله اگر من از طرف مردم مورد ملامت قرار نمی‌گرفتم که مرتب ملاحظه جهات امنیتی را توصیه می‌کنند، بنده با ماشین پیکان بیرون می‌آمدم. به حد ضرورت اکتفا کنید و اندازه نگه دارید؛ اینها ما را از مردم دور می‌کند... من و شما هستیم که باید معین کنیم این جمهوری، «اسلامی» است، یا «اسلامی» نیست؛ این هم در رفتار ماست.^۱

مضامین این سخنرانی عتاب‌آلود نشان می‌دهد که تنها به فاصله دو سال پس از استقرار دولت سازندگی و یک سال بعد از سخنرانی هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه، مدیران دولتی تا چه حد گرفتار تجمل‌گرایی و خوی اشرافی شدند. ادبیات و لحن تند بیانات مقام معظم رهبری نشان می‌دهد که در این فاصله کوتاه، سبک مدیریتی اشرافی در قالب «طراحی دکوراسیون‌های گران‌قیمت» و «سوار شدن بر اتومبیل‌های آنچنانی» و «پرداختن به وضعیت مادی زندگی شخصی» بسیار شایع شده بود و این عامل، توده‌های مردم را نسبت به مشروعیت و اسلامیت بخش‌هایی از نظام دچار تردید کرده بود و به احساس بیگانگی و تعارض آنها با نظام انجامیده بود. در واقع، مقابل ایده «مانور تجمل» که هاشمی رفسنجانی مطرح کرده بود، رهبر معظم انقلاب کلیدواژه «اشرافیت» را به عرصه عمومی وارد می‌کند تا توجهات قبلی را که تجمل‌گرایی و اسراف و تبذیر را مطلوب و موجه می‌ساخت، از اعتبار ساقط گرداند. و حتی ایشان از این سطح نیز فراتر رفته و تأکید می‌کنند که مدیران دولتی باید به سبب انتساب مستقیم به انقلاب و قرار داشتن در برابر دیدگان و قضاوت افکار عمومی، از برخی لذایذ و نعمات حلال نیز صرف‌نظر کنند و زندگی عادی و متوسطی را برگزینند. در نظرگاه مقام معظم رهبری، «ساده‌زیستی» و «مردمی بودن» مدیران دولتی یک اصل است که نباید به بهانه شوکت و عظمت دولت در مقابل سایر دولت‌ها، به فراموشی سپرده شود. چنین شوکت و عظمتی به فرض تحقق، از درجه اسلامیت نظام سیاسی می‌کاهد و مردم را از آن دور و گریزان می‌سازد. باید اعتراف کرد که این توصیه‌های صریح رهبر معظم انقلاب، نادیده انگاشته

۱. سخنرانی در دیدار مسئولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۳۷۰/۵/۲۳، برگرفته از: <http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=547>

شد و دولت‌سازندگی با توجیهات گوناگون، به اشرافی‌گری و تجمل‌گرایی در لایه‌های مختلف مدیریتی ادامه داد، تا آنجا که نه تنها «لغزش‌ها و فسادهای مالی» در میان مدیران دولتی همچنان افزایش یافت، بلکه این نوع اخلاق و فرهنگ اقتصادی به میان توده‌های مردم نیز رسوخ کرد و «حرص» و «آزمندی» و «پول‌پرستی» و «رفاه‌طلبی»، بر فرهنگ «ساده‌زیستی» و «قناعت» و «زهدورزی» و «ایشار» و «آخرت‌گرایی» که برخاسته از آموزه‌های انقلاب و سیره امام خمینی و فضای دفاع مقدس بود، سایه افکند. در همین دوره،

برخی باریک‌اندیشان و آینده‌نگران دست به قلم بردند و از غلبه یافتن «دیکتاتوری پول» در جامعه سخن گفتند و نسبت به فاصله گرفتن مدیران دولتی و جامعه از ارزش‌های اقتصادی و معیشتی انقلاب، هشدارهای جدی دادند، اما هیچ‌یک از این صداهای مخالف با وجود صدای رعدآسای سوت قطار دولت‌سازندگی به گوش نمی‌رسید. هاشمی رفسنجانی به هیچ‌رو از ایده‌ها و افکار خود دست بر نمی‌داشت و مصمم بود قطار توسعه اقتصادی را بدون توقف و تغییری، تا ایستگاه نهایی هدایت کند. اگرچه این نگرش در همان زمان، ناکارآمدی و صدمات فرهنگی و لطمات اقتصادی خود را آشکار ساخت، اما برای درک عمق ضایعات و کج‌روی‌ها، سالیان بیشتری باید سپری می‌شدند تا ابعاد و زوایای گوناگون ماجرا، با وضوح دو چندان نمایان شوند و ابهامی در میان نماند.

چند سال پس از این هشدارها، مقام معظم رهبری تأکید کردند که طبقه اجتماعی جدیدی که ایشان آن را «طبقه ممتازان و مرفهان بی‌درد» خواندند، در درون نظام جمهوری اسلامی در حال شکل‌گیری است. ایشان گفتند عاملان این طبقه که به واسطه مناسبات و مسئولیت‌های سیاسی به منابع و ذخایر ثروت عمومی دسترسی پیدا کرده‌اند، پدیده «ثروت‌های بادآورده» را رقم زده‌اند که یک انحراف بزرگ از آرمان‌های انقلاب است:

کسانی هستند که تلاش می‌کنند و حقیقتاً در صدد این هستند که «طبقه ممتاز جدید»ی در نظام جمهوری اسلامی به وجود آورند. به

مقام معظم رهبری: نمی‌شود ما در زندگی مادی، مثل حیوان بچریم و بغلتیم و بخواهیم مردم به ما به شکل یک اسوه نگاه کنند؛ مردمی که خیلی‌شان از اولیات زندگی محروم‌اند. در این راه، از خیلی چیزها باید گذشت. نه فقط از شهوات حرام، از شهوات حلال نیز باید گذشت... کمتر خرج کنیم، کمتر بذل و بخشش بی‌جا کنیم، کمتر به زندگی شخصی خودمان بپردازیم. من و شما همان طلبه یا معلم پیش از انقلابیم...





خاطر انتخاب‌ها و انتصاب‌ها و زرنگی‌ها و دست و پاداری‌ها و مشرف بودن بر مراکز ثروت، و از طریق نامشروعی که با زرنگی آن را یاد گرفته‌اند، به اموال عمومی دست بیندازند و یک طبقه‌ای جدید - «طبقه ممتازان و مرفهان بی‌درد» - درست کنند. نظام اسلامی، با مرفهان بی‌درد و معارض و مخل، آن طور برخورد سختی کرد؛ حال از درون شکم نظام اسلامی، یک طبقه مرفه بی‌درد جدید طلوع کند! مگر این شدنی است؟! به فضل پروردگار، مخلصان انقلاب و اسلام نخواهند گذاشت که چنین انحراف‌های بزرگی به وجود آید.^۱

نتیجه‌گیری

در پایان شایسته است به «مبادی و مبانی نظری» دولت‌سازندگی به صورت گذرا اشاره کنیم تا مشخص شود که سیاست‌های این دولت، بر چه پایه‌های فکری استوار بوده است، ولی باید گفت گفتمان دولت‌سازندگی، مبتنی بر التقاطی از «اسلام» و «لیبرالیسم»^۲ بوده، به گونه‌ای که بر راهبردهای آن، نگاه دوپاره اسلامی - لیبرالیستی حاکم بوده است. گره‌گفتمانی یا نقطه‌کانونی گفتمان دولت‌سازندگی، «توسعه اقتصادی»^۳ با خوانش لیبرالیستی بود. هاشمی رفسنجانی تعبیر «اعتدال‌گرایی» را برای کلیت پروژه خود در دولت انتخاب کرد که به باور او، در مقایسه با گرایش‌های دو جناح رسمی راست و چپ، یک تلقی بینابین و منطقی بود. مؤلفه‌های عمده بر خاسته از این گفتمان اسلامی - لیبرالیستی عبارت بودند از:

یکم؛ «سکولاریسم/دنیویت».^۴ اگرچه برخی از چهره‌های اصلی این دولت بعدها تصریح کردند که از نظر ایدئولوژیک، «لیبرال - دموکرات مسلمان» هستند و اسلام را یک امر قدسی می‌شمارند و نه یک «مکتب نظام‌پرداز» که به عنوان مثال، نظام اقتصادی داشته باشد، اما در همان دوره حاکمیت دولت‌سازندگی نیز سیاست‌های طراحی شده و ادبیات رسانه‌ای و عملکردهای محسوس، همه نشانگر این حقیقت بودند که مدیران تکنوکرات دولت‌سازندگی، اعتقادی به «جامعیت اسلام» ندارند و تلاش می‌کنند جامعه

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از فرماندهان و پرسنل نیروی انتظامی در تاریخ ۱۳۷۶/۴/۲۵، برگرفته از:

<http://www.leader.ir/langs/fa/index.php?p=bayanat&id=1452>

2. Liberalism

3. Economic Development

4. Secularism

ایران را بر اساس «نسخه‌های وارداتی و سکولار» سامان بدهند. درباره مبنای مشروعیت نظام سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه نیز هاشمی رفسنجانی تصریح کرده که ولایت فقیه یک امر زمینی و عرفی است.

دوم؛ «توسعه‌گرایی/ غرب‌معیارانگاری». دولت‌سازندگی به مثابه یک «دولت توسعه‌گرا» شناخته می‌شود؛ به این معنی که دعاوی استکبارستیزانه و ایدئولوژیک ندارد و صرفاً خواهان آن است که بر اساس قواعد شناخته‌شده جهانی (غربی)، جامعه ایران را به «جامعه توسعه‌یافته» تبدیل کند. در واقع، دولت‌سازندگی در «حقانیت» و «مطلوبیت» توسعه، هیچ تردیدی را روا نداشت و آن را «نقطه آرمانی» برای جامعه ایران ترسیم کرد، حال آن که توسعه‌گرایی به هیچ رو با نوع نگاه متفاوت انقلاب اسلامی به جهان، سازگار نیست. توسعه یک برنامه کلان غربی است که سیاست‌مداران و متفکران این جوامع برای حرکت در راستای مقاصد خود طراحی کرده‌اند، اما به دلیل خودبترتیبی، آن را به عنوان یک نسخه «جهان‌شمول» و «عالم‌گیر» معرفی کرده‌اند که تمام جوامع غیر غربی باید از آن تبعیت کنند.

سوم؛ «اصالت اقتصاد/ مادی‌گرایی». دولت‌سازندگی برنامه توسعه تک‌بعدی را در دستور کار خود قرار داد و این بعد، تنها به حوزه اقتصاد اختصاص داشت. در این چهارچوب فکری، همه ساحات دیگر زندگی انسان به مثابه تابعی از ساحات اقتصادی انگاشته می‌شدند که حالت زیربنایی و اصالت نداشتند.

چهارم؛ «ماکیاولیسم^۱/ عمل‌گرایی^۲». این ایده دلالت بر نگرشی دارد که برای رسیدن به اغراض و اهداف، هر ابزار و وسیله‌ای را روا می‌شمارد و به این ترتیب، فائلان به این ایده، پروایی از کنار نهادن ارزش‌ها با این توجیه که اقتضات و شرایط بیرونی را باید درک کرد و با آنها هم‌رنگ شد، ندارند. به بیان دیگر، واقعیت‌ها را باید اصیل و عینی دانست و ارزش‌ها را فرعی و ذهنی. در این حال، هر آنجا که میان این دو تعارض و تزاومی افتد، این ارزش‌ها هستند که باید به نفع واقعیت‌ها، صحنه را ترک کنند و تا اطلاع ثانوی در حاشیه قرار بگیرند. بی‌ثباتی و سیالیت‌ها و رنگ‌پذیری‌های مکرر تکنوکرات‌های دولت‌سازندگی، از این خاستگاه نظری برمی‌خیزد و در بستر آن، معنادار و فهم‌پذیر است.

پنجم؛ «تکنوکراتیسم^۳/ مدیریت علمی». مدیران دولت‌سازندگی، اغلب از میان نیروهای تکنوکرات انتخاب شدند و به این ترتیب، دولت‌سازندگی به دولت‌تکنوکرات‌ها

1. Machiavellism
2. Pragmatism
3. Technocratism



تبدیل شد. توجیه هاشمی رفسنجانی این بود که گام برداشتن در مسیر توسعه بدون استفاده از نیروهای واجد بضاعت و توانایی مدیریت پروژه توسعه ممکن نیست و از این رو باید کاردانی و کارآمدی این نیروهای متخصص را- که البته سنخیتی با ارزش‌های انقلاب اسلامی نداشتند- به خدمت گرفت.

